

گفتگوی پرتو با کورش مدرسی طبقه کارگر و جنبش سبز در ایران: شش هفته گذشت



به نظر من جریانی از اپوزیسیون راست شامل بخش وسیعی از بورژوازی ایران است که تنها معضل آن اسلامیت و به اصطلاح فشار فرهنگی رژیم است و نه اختناق سیاسی. این همان بورژوازی پرو غرب ایران است که به این ائتلاف پیوسته است. پیوستن این سه جریان وزنه قدرتمندی را ایجاد کرده و در انتخابات اخیر به چالش طرف مقابل دست زدند. وضعیت فعلی حاصل این کشمکش است.

بعقیده من از مشخصات این دعوا اینست که هیچکدام کل نظام را زیر سؤال نمیبیند. مواضع رفسنجانی، موسوی و یا خاتمی را از نظر بگذرانید، حتی بی بی سی و بورژوازی پرو غرب ایران را نگاه کنید، همه آنها دارند در چهارچوب سبز فعالیت میکنند. پرچم سبز، پرچم تغییر جمهوری اسلامی از درون، بدون سرنگون کردن آن و با حفظ حیات نظام است. اوباما هم زیر این پرچم رفته است. به طور کلی، کل بورژوازی غرب هم به عنوان یکی از پایه های یک جناح از بورژوازی جهانی زیر همین پرچم رفته است. قبل از آن بوش و تونی بلیر در راس این جناح بورژوازی بین المللی سرنگونی رژیم را در دستور خود داشتند. امروز کل بورژوازی غرب هم همراه آن جنبشی از بورژوازی ایران که منفعت خودش را در نزدیکی به غرب و آن مدل می بیند به تغییر تدریجی درون رژیم چشم بسته است. در نتیجه من فکر ←

ای است. در شناختن ابعاد و عمق شکاف فعلی شاید همین کافی باشد که دید چگونه جناح مخالف تعهدات همیشگی خود برای پابندی به حفظ نظام را هم بکنار میگذارد. اقدامات و تحریکات و گفته های موسوی و خاتمی و رفسنجانی کاملاً بیسابقه است. این شکاف چه اندازه عمیق است و چه چیزی محور این شکاف است؟ آیا دوم خردادی ها، اصلاح طلبها از یک طرف و آن چیزی که گفته می شود بنیاد گراها منظوم احمدی نژاد و خامنه ای دو طرف این شکاف را شکل داده اند؟

کورش مدرسی: همان گونه که شما گفتید شکاف و اختلاف همواره در درون جمهوری اسلامی وجود داشته است. شکافهای بزرگ جدید در درون حکومت به دلیل اتفاقات جدید چهار پنج سال اخیر در صحنه سیاست ایران است. به اعتقاد من این اتفاق بزرگ سیاسی عبارت از اینست که صف بورژوازی پرو غرب یا افق ناسیونالیسم پرو غرب سرنگونی خواه، بدخل خود رژیم شیف کرده اند. این صف، سرنگونی خواهی را کنار گذاشته اند و بجای نقش قبلی، بالانس سیاسی دلخواه خود را از طریق تغییر تدریجی در درون خود رژیم جستجو میکنند. این صف به طور واقعی به صف دوم خرداد سابق پیوسته اند، بعلاوه جناح دیگری از رژیم، منظوم رفسنجانی است، از سر منافع خود به این ائتلاف پیوسته است. بعقیده من یک قطب کشمکش درون رژیم که با موسوی و هاشمی رفسنجانی و خاتمی نمایندگی میشود، در واقع حاصل به هم پیوستن سه جریان است. یک جریان که هاشمی رفسنجانی و شرکاست که بعنوان جریان سازندگی شناخته میشوند. جریان دوم خاتمی و همه متعلقان به دو خرداد را در برمیگیرد. و بالاخره

همراه این اضمحلال و پاشیدن کل جامعه را از هم بپاشد. ایران مثل عراق یا لبنان یا کنگو شود که هر بخش آن در دست یک دار و دسته قومی، مذهبی و یا مسلح دست و پا میزند. ممانعت از این وضع علاوه بر تمایل، قدرت میخواهد و من در حال حاضر در صحنه سیاست ایران نیروی پیشرو و کمونیست و حتی آزادیخواهی که این قدرت را داشته باشد و بتواند به درجه ای بر اوضاع کنترل داشته باشد را نمی بینم. فروپاشی جمهوری اسلامی و سرنگونی انقلابی آن از زمین تا آسمان با هم فرق دارند. در کشمکش فعلی جناح های جمهوری اسلامی سعی دارند که این دولت را به یک شرایط متعارف تری عبور دهند و یک جمهوری اسلامی "بالغ شده" را شکل دهند. شرایطی که بخشهای مختلف بورژوازی موفق شوند علیرغم اختلافات درونی خود، در منفعت پایه ای نگاه داشتن سیستم شریک شوند و متعهد عمل نمایند. کما بیش مثل ترکیه، قدرت دولتی نوبتی در میان جناحهای حکومتی دست به دست میشود و جامعه در یک بالانس معین قدرت میان بخش های مختلف بورژوازی به پیش میرود. خیلی خلاصه بزعم من هر کدام از عناصر فوق در واقعیت وضع فعلی نهفته است، بدون اینکه هر کدام به تنهایی کل واقعیت را توضیح بدهد.

پرتو: معمولاً در توصیف موقعیتهای بحرانی گفته می شود وقتی بالانیا نتوانند حکومت کنند و پایین جامعه حاضر به تن دادن به تداوم وضع موجود نباشد. اجازه بدهید ما هم همین توصیف را مبنای گفتگو قرار دهیم. از بالانیا شروع کنیم و بعد به پائینی ها برسیم. جمهوری اسلامی همیشه در طول حیات خود حامل شکاف در میان جناحهای مختلف آن بوده است. ولی شکاف فعلی از نوع دیگر و در ابعاد بسیار بی سابقه

پرتو: شش هفته از انتخابات ریاست جمهوری در ایران میگذرد. الان با یک بحران سیاسی عمیق در خود جمهوری اسلامی و کل جامعه ایران رو برو هستیم، اتفاقات بالا و پائین رفته است ولی همه چیز حکایت از تعمیق بحران سیاسی دارد. شکافهای درون حکومت جمهوری اسلامی تشدید پیدا کرده است و اعتراضات کماکان ادامه دارد. بررسی اوضاع جاری و نگاهی به سیر بحران سیاسی اخیر بعد از انتخابات ریاست جمهوری موضوع گفتگوی ما است. اجازه بدهید از یک تصویر کلی شروع بکنیم. گفته می شود خیزش توده ای سرانشینی سقوط جمهوری اسلامی را تشدید کرده است، گفته می شود تحول سبز و دمکراتیک در چشم انداز سیاسی ایران جای خود را باز کرده است، و در مقابل آن گفته می شود جمهوری اسلامی با یک بحرانی رو به رو است که دارد یاد میگیرد که چگونه با آن تا کند و این بحران را در مسیر عادی روزمره خودش از سر بگذراند. در یک نگاه کلی و عمومی قضاوت شما چگونه است؟

کورش مدرسی: به نظر من همه این مولفه ها بعضاً واقعیتهایی را منعکس میکند. جمهوری اسلامی یک بحران عمیقی دارد و این بحران به یک مرحله حادی رسیده و در آینده رژیم نقش تعیین کننده ای ایفا میکند. اینها واقعیات انکار ناپذیر هستند. جمهوری اسلامی برای تعیین تکلیف آینده خود وارد تند پیچ و بحران بزرگی سرانجام سقوط و سرنگونی جمهوری اسلامی باشد، بدون اینکه حاصل این پروسه پیشرفتی برای انقلاب کارگری و یا آزادی و برابری باشد. منظوم این است که جمهوری اسلامی می تواند مضمحل شود، از هم بپاشد و

زنده باد آزادیخواهی و برابری طلبی

→ می‌کنم خصوصیت اصلی این دو جناح و این شکافی که امروز پیش آمده این است که تا اینجا در چهارچوب حفظ نظام مانور داده است. و اتفاقاً همین هویت را بروز داده است.

پرتو: در مورد مانور هر دو جناح در چهارچوب نظام شما درست می‌گویید. سران جریان سبز مکرراً تاکید کرده اند که در چهارچوب قانون اساسی حرکت میکنند. ولی در عین حال باید دید خط قرمزهایی که اینها زیر پا می‌گذارند از نوع دیگری است. بسیار گفته میشود که این بازی با آتش است. اینها مستقیماً خود خامنه‌ای را کاملاً زیر سؤال می‌برند، مردم را به میدان میکشند و تشویق میکنند. در عین مطالبه اجرای قانون اساسی، سرکوب طرف مقابل را با شدت افشا میکنند و غیره. اینها مرز انتقادی بهر حال درون رژیم می‌تواند از نوع دوم خرداد و خاتمی را پشت سر گذاشته‌اند.

کوروش مدرسی: من گمان نمی‌کنم اینگونه باشد که شما تصویر میکنید. مسئله این است که در زمان دوم خرداد خود جریان خاتمی در مقابل همین تندنسهای ناسیونالیسم پروغرب و یا در مقابل لیبرالیسم فرهنگی به یک درجه‌ای ایستادگی بخرج میداد، به این دلیل که نگران بودند که یک جنبش قوی سرنگونی طلبی بیرون از حکومت وجود دارد. امروز کمابیش این نگرانی را ندارند. به همین دلیل برای فراخواندن مردم از اعتماد به نفس بیشتری برخوردار شده‌اند. امروز درجه اطمینان خاطر از اینکه می‌توانند کنترل را نگاه دارند، در این صف بالاتر است. اینکه چه اندازه این اطمینان خاطرشان واقعی است یا نیست به جای خود، ولی واقعیت اینست که اطمینان خاطر بیشتری دارند که امروز در صف اپوزیسیون آن نیروئی که بتواند کنترل را از دست سبز دربیآورد هنوز موجود نیست. اینها اطمینان خاطر دارند که اعتراض مردم به خیابان آمده از چهارچوب قانون اساسی فرا نخواهد رفت. حتی

اگر این مردم لاستیک هم آتش بزنند، همین حد از تغییر را می‌خواهند و می‌خواهند موسوی رئیس جمهور بشود. دستاوردی که برای این مردم پیروزی را متجسم می‌سازد سرنگونی جمهوری اسلامی را با خود همراه ندارد. وضعیت امروز، از پایه با جنبش ده سال قبل که کاملاً ضد رژیمی بود، فرق دارد. این جنبش سبز ضد رژیم نیست در نتیجه قطب سبز برای فراخواندن مردم به خیابانها اعتماد بنفس بیشتری را در خود حس میکند. این همان اتفاقی است که شما به آن اشاره دارید. باز هم تاکید میکنم اینکه در عمل این کنترل مد نظر این قطب موفق خواهد بود یا خیر، بحث دیگری است. اما تا اینجا کنترل لازم را بر اوضاع داشته‌اند. این موفقیت به کمک دستگاه میدیایی غرب و بنظر من به کمک دنباله روی بخش اعظم چپ ایران، ممکن گردیده است.

تا همین امروز این جنبش کماکان دارد به کار خودش ادامه میدهد و پرچم آن عوض نشده است. پیروزی این جنبش، افق آن هویدا است و اثری از براندازی جمهوری اسلامی در آن دیده نمیشود. این کشمکش یک جنگ قدرت میان جناحهای جمهوری است که منافع بسیار مادی و مشخص بورژوازی پشت آن خوابیده است. دعوا بر سر پول و ثروت است. دعوا بر سر مدل اقتصادی جامعه است. این جنبش در اینجا هم مثل هر جای دیگر، مثل اروپا و یا مشابه آن، پیروزی اش معلوم است، افق اش معلوم است که هیچکدام آن براندازی جمهوری اسلامی نیست. این جنگ، جنگ قدرتی است بین جناحهای جمهوری اسلامی که منافع بسیار مادی و مشخص بورژوازی پشت آن خوابیده است تا اختلاف نظر و غیره. دعوا بر سر ثروت است و دعوا بر سر پول است و دعوا بر سر مدل اقتصادی درون جامعه است. و در اینمورد نیز، مثل همه جا، مثل

اروپا و یا هر کشور سرمایه داری، بخشهای مختلف طبقه حاکم بر سر منافع واقعی روبروی هم قرار گرفته‌اند. بخصوص امروز، جمهوری اسلامی در یک مرحله تعیین کننده برای تعیین نوعی ثبات برای آینده اقتصادی سرمایه داری در ایران قرار گرفته است، اختلافات درون صفوف رژیم مهر همین مساله را بر خود دارد.

پرتو: با توضیحات شما ارکان جمهوری اسلامی، سرکوب، شکنجه، و استبداد علی القاعده پایه های حکومتی مطلوب جناح اپوزیسیون پرو رژیم هم باید باشد. اما میبینیم که خود آنها با دست خود دانه دانه آجرهای حکومت را هدف قرار میدهند. بعنوان نمونه ولایت فقیه و بازرسی زندانها و حقوق شهروندی و غیره با حرارت مورد بحث قرار گرفته است. اینها برای خودشان دردرست نمی‌کنند و بازی با آتش نیست؟

کوروش مدرسی: ببینید یک بدفهمی یا به اصطلاح یک نوع خط سیاسی و یک نوع افق میان مخالفین جمهوری اسلامی هست که گویا استبداد ناشی از اسلامیت رژیم است. این اشتباه است. هر نظام سرمایه داری که در ایران سرکار بیاید احتیاج به استبداد دارد. رژیم شاه اسلامی نبود ولی مستبد بود. باید از خود پرسید، چرا رژیم بورژوائی سرمایه داری دمکراتیک در ایران ممکن نیست؟ پاسخ آن روشن است، به خاطر اینکه تولید و باز تولید سرمایه داری در ایران متکی به کار ارزان است. رابطه بین طبقه کارگر و سرمایه دار، شامل همه بخشهای سرمایه دار، از آن کسی که دو هزار کارگر دارد تا آن کسی که ده هزار کارگر دارد، متکی به نیروی کار ارزان است. حکومت استبدادی بیش از هر چیز از این واقعیت تولیدی در ایران منشا میگیرد نه از عقب ماندگی فرهنگی؛ نه از اسلامیت رژیم و نه از هیچ فاکتور دیگری. خفقان، سرکوب، استبداد، همه اینها از خصوصیات ذاتی نظام سرمایه داری در ایران هستند.

بر این مبنا هر کس در ایران در مسند قدرت باشد، از سلطنت طلب ناب آن تا دمکرات جمهوری خواه ناب آن، همه اینها ناچار هستند برای سرپا نگهداشتن ارکان سرمایه داری در این جامعه، حکومت مستبد و سرکوب و خفقان را به کرسی بنشانند. جمهوری اسلامی مستبد است، بخشهای دیگر حکومت و بورژوازی نیز به معنای فوق مستبد هستند و مستبد باقی میمانند.

جمهوری اسلامی مشکلات دیگری را هم با خود پدک میکند. مشخصاً آنچه که الان مورد چالش است، اساساً اختناق فرهنگی، و یا بعبارتی خلاصی فرهنگی، را شامل میشود و نه اختناق سیاسی به آن معنا که به آن اشاره کردم. راجع به این پدیده میتوان مفصل در جای خود صحبت کرد.

اما در برگشت به سؤال شما، چالش جناحها هر چه که باشد، درجاتی از بازی با آتش را با خود حمل میکند اما باید بخاطر آورد که جناحهای بورژوازی خیلی وقت علیه همدیگر اسلحه برمیدارند. در موارد بسیاری جناحهای مختلف بورژوازی به قتل عام همدیگر پرداخته‌اند، علیه همدیگر کودتا میکنند، میکشند، مردم را به خیابان می‌آورند. اما جایی این کارها را میکنند که به یک درجه ای به اصطلاح به حفظ سیستم مطمئن تر هستند.

من هم فکر میکنم در بحران جاری جناحهای مختلف جمهوری اسلامی در موارد متعددی با آتش بازی کرده‌اند. ولی بالاخره جنگ است جنگی بر سر قدرت، و طرفین مختلف تمام سعی خود را میکنند که نظام به هم نخورد. ولی وقتی جمعیت را به خیابان آوردید، وقتی سرباز به خیابان ریخت، بدرجاتی این پدیده دینامیزم حرکت خودش و به اصطلاح قوانین خودش را به همراه می‌آورد. این پدیده می‌تواند حتی از چهارچوب مدنظر اولیه خارج شود، و به ازهم پاشیدن اوضاع منجر گردد. در مورد ←

آزادی ، برابری ، حکومت کارگری

→ چالش امروز جمهوری اسلامی اتفاقاً آشکار است که طرفین مراقب مصلحت بقای رژیم خود هستند. فکر نمی‌کنم که این دوتا دارند ریشه جمهوری اسلامی را میزنند، بر عکس، دارند سعی میکنند پایه جمهوری اسلامی را روی مبنای سفت تری محکم کنند، هرکدام به شیوه خودشان.

پرتو: در مورد تشدید اختلافات و شکافها دامنه این مساله گسترده تر شده است. شکاف در میان آیات عظام، شکاف میان ارتش و سپاه، شکاف الیت سیاسی و روشنفکران جامعه از جمله پرسر و صدا مورد توجه قرار گرفته اند. از دید شما کدام زمینه و فاکتور نقش مهمتری را ایفا میکند؟

کوروش مدرسی: به نظر من اینها هیچ کدام مهم نیستند، به نظر من خود اینها بازتاب یک جنگ دیگری هستند. آیات عظام با خامنه ای بدون مقدمه سر دعوا پیدا نمی‌کنند. قبلاً اشاره کردم که اینها روینای یک دعوا در پایه اقتصادی جامعه است که در پایه ای ترین سطح خود بین بخشهای مختلف بورژوازی براه افتاده است. جمهوری اسلامی بعد از قریب به سی سال در مقابل این انتخاب قرار گرفته است که بتواند سیستم تولید بورژوازی درون جامعه را به سمت یک سیستم متعارف تر سرمایه داری هدایت کند. برای این منظور، در اوضاع سیاسی امروز، فاکتور غرب، فاکتور شناخته شده قبلی یعنی ممانعت غرب از دسترسی اش به بازار سرمایه به دلایل مختلف از بین رفته است. هم غرب دیگر آن موقعیت را ندارد و هم شکستی که کل استراتژی سلطه جویانه آمریکا در منطقه خورده است، بدرجاتی منجر به کوتاه شدن دست آخوندها از دخالت در امور اقتصادی در داخل جمهوری اسلامی گشته است. خود خامنه ای و احمدی نژاد در این خلع ید نقش برجسته ای داشته اند. همه اینها دوراهی و انتخاب مهمی را جلوی جمهوری اسلامی قرار داده است. اجازه دهید خیلی مختصر به آن بپردازم. یک بخشی از بورژوازی ایران هست که کاملاً خصوصی است و

هیچ ربطی به سرمایه داری دولتی ندارد. این بخش بدور نهادهای رسمی دولتی مثل سپاه پاسداران و به یک درجه ارتش متمرکز شده اند. کشور چین نمونه گویایی از این نوع بخش بورژوازی است که بخش زیادی از صنایع بزرگ کشور حول ارتش و حزب کمونیست چین سازمان پیدا کرده است. این سرمایه داری خصوصی و نه سرمایه داری دولتی است که تماماً بر مکانیسم های سرمایه داری بازار آزاد کار میکند. در مقابل، یک بخش وسیع دیگری از سرمایه هم هست که به یک معنی سرمایه غیر متمرکز تر و کوچک تر بحساب میآیند. کل بورژوازی ایران بین این دو قطب تقسیم شده است و بحث بر سر این است که کدام یک از این مدل ها باید پیش برود. قطب مربوط به سرمایه غیر متمرکز تر در تقسیم ثروتی که طبقه کارگر تولید میکند، دست خود را کوتاه میبیند و خود را در موقعیت فرو دست میبیند. محرک اصلی شکاف میان جناحهای جمهوری اسلامی در قطب بندی بورژوازی در ایران ریشه دارد.

در یک نمونه خیلی گویا، احمدی نژاد به سخره گرفته میشود که از جمکران تا تهران خط اتوبان احداث کرده است. از تمسخر مذهبی که بگذرید، به سرعت درمییابید که پشت این حماقت یک سری شرکت های عظیم راه سازی و جاده سازی، آسفالت و برق و ترن و اینها خوابیده که این کنتراست ها را میگیرند و میلیونها میلیون پول به جیب می زنند. از این زاویه و از دریچه سود منطق جامعه سرمایه داری آنوقت اعتراض بخش مقابل به احمدنژاد و در قالب تمسخر دستاویزهای مذهبی را راحت تر میتوان تشخیص داد.

در برگشت به سؤال اصلی شما یکبار دیگر میخواهم تاکید کنم که شکاف میان آیات عظام از اهمیت تعیین کننده برخوردار نیست. بحث بر سر منفعت های خیلی مادی سرمایه داری است و درست به همین دلیل است که بخشهای وسیع از بورژوازی و خرده بورژوازی دست به ریسک میزنند و دعوا را به خیابان میکشند. دعوا بر سر

تقسیم محصول کار طبقه کارگر بین خودشان است. پالایشگاه ها را خصوصی کرده اند و دارند بخش وسیعی از نیروگاه های برق را خصوصی میکنند و یا کرده اند. کل خصوصی سازی دارد تا آخر صحنه اقتصاد ایران پیش می رود و دعوا بر سر این است که چه چیزی، گیر چه کسی میآید و این دعوا خیلی واقعی و مشخص است و معلوم است بعد سیاسی پیدا میکند. مثل هر جای دیگری، سیاست بیان دعوی منافع اقتصادی است نه به عکس.

پرتو: شما از جمع شدن رفسنجانی، دوم خرداد، اصلاح طلبان و مجموعه طیفهایی از اپوزیسیون قبلاً سرنگونی طلب شامل اپوزیسیون سلطنت طلب پروغرب زیر یک چتر صحبت میکنید. آیا اینها کاملاً در این قالب جامیگیرند یا حامل سایه روشن هایی هم هستند؟

کوروش مدرسی: در دوره گذشته با شکستی که آمریکا خورد، با موقعیتی که جمهوری اسلامی به وجود آورد و با تجدید تقسیم دنیایی که توسط چین و روسیه و به یک درجه ای هند از یک طرف علیه آمریکا و در مقابل آمریکا صورت گرفت، جمهوری اسلامی در موقعیت تازه و قدرتمندی قرار گرفت. شکست آمریکا و برداشته شدن پرچم عظمت طلبی ایرانی توسط احمدی نژاد و خامنه ای کلاً بورژوازی عظمت طلب پروغرب ایران را خلع سلاح کرد. این جریانات بزیر پرچم دیگری رانده شدند، پرچم سبز! می خواهم بگویم سبز پرچم جدیدی است. جنبش جدیدی است که از جاهای مختلف جریانات مختلف آمده اند و به آن پیوسته اند، منتهی خود آن به نظر من یک هویت جدید است که درون خود جناحهای مختلف دارد. در صف بندی جدید سیاسی ایران، جنبش بورژوازی عظمت طلب ایرانی پروغرب خود و آرمانهایش را ناچاراً درون جمهوری اسلامی دارد جستجو میکند. باز هم به این برمیگردم که پشت این هویت دعوای خیلی روشن اقتصادی خوابیده است، مدل های مختلف اقتصادی و دعوا

بر سر اینکه در تقسیم ثروت جامعه چه چیزی گیر چه کسی می آید. پرتو: می شود کمی بیشتر در مورد این پرچم و هویت صحبت کنید. آیا هویت سبز و تغییرات در زمینه خلاصی فرهنگی آن میتواند آنقدر جلو برود که ساختار جمهوری اسلامی را دچار تغییر بکند، برای مثال پرچم امامت را از میان بردارد، مجلس خبرگان را حذف کند و به درجاتی آزادی فرهنگی و خلاصی فرهنگی را بگنجاند؟ چشم انداز کشمکش جناحها را چگونه ارزیابی میکنید؟ **کوروش مدرسی:** به نظر من این تحول ممکن است. جمهوری اسلامی می تواند به یک درجه زیادی به اصلاح بندهای فرهنگی و اسلامی را شل کند، قوانین و پرچم های غلیظ اسلامی بماند ولی عملاً از اجرای آنها اغماض کند. در عوض خود را متوجه بهبود رابطه با غرب نماید. رابطه اش را با غرب بهبود بدهد. چیزی که به نظر من نمی تواند در طولانی مدت انجام بدهد، و نه تنها جمهوری اسلامی هیچ رژیم بورژوائی دیگری هم نمی تواند در ایران انجام بدهد، تامین آزادی های سیاسی است. اما زمینه فرهنگی را محتمل است تغییر دهند، امامت و ولی فقیه را را عوض کنند، شورای رهبری یا چیزی مشابه آنرا قرار دهند. در مورد چشم انداز کشمکشها، راستش پیش بینی دقیق کشمکش و بالانس پیش رو ممکن نیست. این دعوائی است مثل هر جنگ دیگر، دو طرف کلی اسلحه در ناخبرشان دارند، اسلحه به معنی عام میگویم نه سلاح گرم و سرد. امکانات دارند و طرف مقابل را به چالش می طلبند. هنوز انتخابات مختلفی در راه است. خودشان هم کم کم دارند برای یک کشمکش طولانی زمینه سازی میکنند. دم از این میزنند که در ماه شعبان و بعد هم ماه رمضان و محرم، از انتخابات خبرگان و مجلس و زورآزمایی های بعدی چنین و چنان خواهند کرد. در این میان باید تشخیص داد که خصوصیت مهم کشمکشها در این است که اساساً درون چهارچوب رژیم و در چهارچوب دریچه هایی که خود سیستم جمهوری اسلامی مجال ←

دست مذهب از زندگی مردم کوتاه!

هست که عقل و این تاکتیک را بدست می دهد. اگر همچنین تصویری درست باشد در هیچ انقلابی و در هیچ حرکت اجتماعی احتیاجی به هیچ رهبری نیست، چراکه خود مردم بلدند، گویا آن "مرکز غیبی" یا "فکر غیبی" یا "روح غیبی" همه این تاکتیکهای مشعشع را تشخیص می دهد و جلو روی مردم قرار میدهد. این تصویر و روایت از بنیاد اشتباه است.

در مورد رویدادهای اخیر سیاسی بارها به این مساله پرداخته و تاکید کرده ام که در اینگونه حرکتیهای اجتماعی مردم به خیابان میایند و هر کس داد خودش را می زند. همیشه این طوری بوده است. در همه موارد و در همه جوامع بدینگونه است. در میان مردمی که مورد بحث است، حتی کسی که می رود و اسلحه طالبان را بر می دارد، کارگری که می رود پشت نازیسم در آلمان تا آدمی که می رود پشت حماس و حزب الله؛ همه این انسانها بزعم خود دارند می روند برای زندگی بهتری مبارزه کنند. اکثریت آنها انگیزه های خیری را حمل میکنند. برای قضاوت در مورد جنبش و حرکت کلی ای که این آدمها و انگیزه فردی آنها را در خود جمع و منعکس میکند باید بسراغ فاکتورهای دیگری رفت. برای قضاوت در مورد جنبش باید به افق آن نگاه کرد. باید دید آن جنبش چه تصویری از پیروزی و یا شکست را در مقابل مردم شرکت کننده قرار میدهد. در انقلاب ۵۷

برقراری دولت جمهوری اسلامی باعث میگردید که مردم احساس پیروزی کنند. در این میان مهم نبود که من و شما، یا بعنوان مثال ده هزار مارکسیست های صد در صد و بدون توهم به جمهوری اسلامی در آن جنبش شریک شده بودیم و داد خود را زده بودیم و هدف دیگری را تعقیب میکردیم. مستقل از هدف و نیت و برنامه ما، آن جنبش معین با پیروزی جمهوری اسلامی احساس پیروزی می کرد. جنبش اسلامی در زمان سلطنت را نمیشد تلاش برای ایجاد شکاف در حکومت معرفی کرد. این قلب واقعیت میبود.

ایران قرار دارد. طبیعی است که خود بورژوازی نمی خواهد به این سمت برود ولی همه چیز در اختیارش نیست، بخصوص وقتی جمعیت را از یک طرف و وقتی سرباز و پاسدار و بسیجی را از طرف مقابل به خیابان آورده باشد. در این حالت دیگر یک درجه ای کنترل اوضاع از دست خود گردانندگان صحنه هم می تواند در برود.

پرتو: در ادامه گفتگو اجازه بدهید برویم به سراغ مردم. مردم به کجا می روند، تا حالا به کجا رفته اند و کدام چشم اندازها و افق هایی که در برابر آنها قرار دارد؟ از جریانات رسما پرو رژیمی که بگذریم، در میان اپوزیسیون و جریانات مخالف جمهوری اسلامی از مردم به عنوان جبهه سوم نام برده می شود، مردمی که هر چند با افت و خیز دارند بین دو جناح حکومتی منافع خودشان را پیش می برند. مدعی اند که این مردم و در رهبری این جریانات سیاسی تا همینجا توانسته اند مهر خود را بر روند سیاسی بکوبند، و موفق به ایجاد تشنت در صفوف جمهوری اسلامی گشته اند. شواهد این موفقیت در شعارهای و مواضع انتقادی موسوی و خاتمی، و همینطور در اقتضاح و موفقیت ضعیفی که احمدی نژاد و خامنه ای دچار گشته اند، نشان داده میشود. شما با این ادعا و شواهد بعد از شش هفته از اعتراضات موافقید؟

کوروش مدرسی: نه. اینگونه روایتها و موضع گیری ها که شما اشاره کردید، بزرگ تصویر اشتباه استوار است که گویا "مردم" مستقل از احزاب سیاسی، مستقل از سنت های سیاسی، مستقل از افق های سیاسی؛ خودشان یک خودآگاهی دارند و می آیند و در فعل و انفعالات سیاسی جامعه دخالت میکنند. گویا این مردم با هدف ایجاد پراکندگی در صفوف دشمنان خود می روند در انتخابات شرکت می کنند و در قدم بعد همین مردم می آیند به خیابان برای اینکه این اختلاف را عمیق کنند! تصویر بدینگونه است که گویا یک مرکز غیبی میان مردم

برسد. می خواهم بگویم در پی کشتی به حرکت درآمده، هردو طرف رژیم دارند جای خودشان را در آب پیدا می کنند. ماحصل این کشمکش این بوده است که رابطه و تناسب قوای جناحهای رژیم را تغییر داده است.

بعنوان یک نتیجه روشن بحران فعلی میتوان دید که نه احمدی نژاد آن احمدی نژاد قبل این دعوا است و نه خامنه ای، خامنه ای قبل از این دعوا باقی مانده است. با شروع دعوا، خامنه ای به جانبداری آشکار جناح خود پرداخت. در این رهگذر همه مشروعیت و احترام و مراعات عملی توسط جناح مقابل بهایی بود که خامنه ای بجان خرید. امروز خیلی راحت است برای طرف مقابل که بگوید دیگر مقلد خامنه ای نیست و تره برای رهبر خرد نمیکند.

در مقابل، خاتمی هم آن خاتمی چند ماه گذشته نیست، به شدت قوی تر از قبل از دل این ماجرا بیرون آمده است. قدرت بیشتر رفسنجانی و موسوی قابل انکار نیست. یادمان باشد که این شکاف در اساس در احساس قدرت جناح سبز شکل گرفت و نه به عکس! جنبش سبز احساس قدرت کرد و به چالش طرف مقابل آمد و جای قوی تری را در سیاست ایران نسبت به قبل از انتخابات اشغال کرده است.

نتیجه این کشمکش می تواند به از هم پاشیدن جمهوری اسلامی منجر گردد. یا در توازن قوای معین، جناحها به یک تعادل نسبی برسند. خطیر بودن اوضاع در همین واقعیت نهفته است. در مقابل همه این ناروشنی ها و مخاطرات این یک نیاز مبرم است که طبقه کارگر و کمونیستها به سرعت صفوف خودشان و جنبششان را متشکل بکنند و نگذارند جامعه ایران به کام یک سناریوی سیاه فرو برود، این بدترین نوع سرنگونی جمهوری اسلامی است که در آن نه انسانیت، نه بشریت، نه طبقه کارگر و نه هیچ انسانی از آن منفعت نمی بیند. ایران هم فرض کنید مثل لبنان بشود یا مثل کنگو، یا عراق، یا نیجریه بشود؛ می خواهم بگویم اینها چشم اندازهایی است که در مقابل جامعه

→ آن را میدهد به پیش میروند. نتیجه کشمکشها به فاکتورهای متعددی بستگی دارد. کاملاً ممکن است که در این مسیر خصوصیت اسلامی رژیم کم رنگ گردد، و برعکس کاملاً هم ممکن است که مطابق دلخواه احمدی نژاد و خامنه ای کل سرمایه داری ایران مطابق مدل شبه چینی بازسازی گردد.

پیش بینی نتیجه جنگ میان جناحها کار ما نیست و نباید باشد، نکته ای که من روی آن اصرار دارم این است، که در این جنگ طبقه کارگر نمایندگی نمی شود. در این جنگ انسانیت و آزادی و برابری و هیچ کدام از این مفاهیم نمایندگی نمی شود. نباید فریب لفاظی طرفین این جنگ را خورد. از یک طرف با لفاظی های پوپولیستی راجع به حکومت مستضعفین و سهم عدالت و از این چیزها که احمدی نژاد برداشته مردم را مورد خطاب قرار میدهد و از طرف دیگر پرچم دروغین دفاع از آزادیهای سیاسی که جناح مقابل آن، جناح سبز برداشته است.

پرتو: من سریعاً میرسم به جناح مقابل، خامنه ای و احمدی نژاد. دو روایت متضاد مبنای قضاوت در مورد این جناح هست. از طرفی گفته میشود که این بحران رژیم را سراپا فلج کرده است و باید فکری بکنند، و در همین چهارچوب حتی صحبت از تدارک کودتا و خونریزی های شدید در رسانه ها دیده میشود. از طرف دیگر همانطور که بنوعی در حرفهای شما هم بود، اینکه جناح احمدی نژاد و خامنه ای دارد بتدریج بحران را پشت سر میگذارد حتی میتواند اینگونه کشمکشها را در خود رژیم هضم نماید. قضاوت شما چیست؟

کوروش مدرسی: واقعیت غیر قابل انکار اینست که یک تشنت واقعی و شدید در جمهوری اسلامی بوجود آمده است. کشتی حکومت جمهوری اسلامی دچار یک تکان شدید شده است. همین کشتی تا پیدا کردن سکون تا مدتی روی موجها به اطراف پرت میشود، نوسان خواهد داشت، تا به ثبات نسبی

ناسیونالیستهای ترک و عرب و کرد، از دنباله روی خود نصیبشان گردیده بود. بار دیگر این احکام بدیهی سیاسی مارکسیستی تجربه شد که هرشلوگی به نفع طبقه کارگر نیست، هرشلوگی به نفع جامعه نیست. فلسفه وجودی ما شلوگی و تظاهرات صرف نیست، ما آمده ایم که چیزی را بسازیم و در فراخوان خود قبل از دعوت مردم باید ملزومات ساختن را فراهم آورده باشیم. ما تمام تلاش خود را کردیم تا نشان دهیم پرچمی که این جریانات بدنبال آن افتاده اند، یک پرچم سبز، پرچمی است که هیچ آینده ای، هیچ منفعتی برای طبقه کارگر به همراه نخواهد داشت. لازم است خاطر نشان کنم که ما اصرار بخرج دادیم طبقات دیگر صد البته منافع خود را در این پرچم فرموله کرده بودند، خاصیت این جنبش برای بخشهای مختلف بورژوازی هر چه میتوانست باشد، اما قطعاً برای طبقه کارگر، برای آزادیخواهی، برای رفاه و بشریت برابری طلب هیچ خاصیتی بهمراه نداشت.

پرتو: از مباحثات حاد امروز مساله کشتارها و سرکوب در خیابانها و زندانهای رژیم است. با روشن شدن دامنه خشونت ها و جنایت ها و سرکوب هایی که بخصوص در دور اول توسط نیروهای سرکوب رژیم انجام شده است، بعنوان نمونه آشکار شدن جزئیات شرایط قتلگاه کهریزک، اوضاع متشنج تر شده است. گفته می شود که باروت بیشتری فراهم شده است برای اینکه مردم بتوانند وارد میدان بشوند و شکافهای درون رژیم ابعاد تازه تری پیدا کند. شما چه فکر می کنید؟

کوروش مدرسی: ببینید باز هم شما مردم را جدا از احزاب و سنت های سیاسی بمیان می کشید. گویا مردم خودشان رشد می کنند و عوض می شوند. اینطور نیست. این می تواند به یکی از جناحها، جناح موسوی باروت بیشتری برای ادعاها و فراخوانهایشان بدهد، اما سؤال اینست که آیا پرچم متفاوتی را به مردم می دهد؟ پاسخ منفی است. خود موسوی و دار و دسته شان

دهید که این جنبش، جنبش طبقه دیگر است و پیروزی اش هم جز پیروزی طبقه دیگر نمیتواند باشد. البته پر واضح است که طبقه کارگر در این اتفاقات ذینفع است، اما ذینفع است به شرطی که نقش خود را بازی کند. در غیر اینصورت مثل همه تجربه های تاریخی مشابه و در همه دنیا، طبقه کارگر بازنده و قربانی همیشگی این صحنه هاست.

تجربه ای که تا حالا در شش هفته گذشته بدست آمده است نشان می دهد که جنبش سبز افسارش را بر اعتراض مردم محکمتر کرده است. جناح مقابل در رژیم هم نیروهای خود را آژیته و تحرک در آورده است، دار و دسته های یک میلیون چاقوکش و قداره بند و هفت تیر بند را آدم مسلح بسیجی اش را آماده کرده است که به خیابان بیاورد. دو طرف تمرینات خود را به سرانجام رسانده اند. یک طرف شعارش "الله اکبر" است، و طرف مقابل هم "الله اکبر" را بر پرچم خود دارد. در این میان هیچ رگه ای از یک جنبش مستقل و یک جنبش آزادیخواهانه در صحنه سیاسی شکل نگرفته است. تا آنجا که به مردم مربوط میگردد، مردم برای ابراز اعتراض خود به خیابانها آمده اند، هر کس دارد داد خودش را می زند و حق هم دارد که داد بزند. اما در دل این تحرک اثری از پرچم طبقه کارگر، پرچم آزادیخواهی و برابری طلبی دیده نمیشود، چنین پرچمی برجسته نشده است، و اثری از بالاتر رفتن خودآگاهی سیاسی مردم را نمیتوان سراغ گرفت. دقت زیادی نمیخواهد تا تشخیص داد حتی به یک معنی آگاهی عقبتز رفته است. جنبشی که ده سال پیش در ۱۸ تیر در همین جامعه و توسط همین مردم به میدان آمد خیلی ضد جمهوری اسلامی تر از تحرک فعلی بود.

خیلی خلاصه تجربه شش هفته اخیر یکبار دیگر صحت مواضع و دیدگاه حزب حکمتیست را تاکید داشت. بسیاری از جریانات حتی در میان چپ، در بهبوه این رویدادها با کپی سیاستهای غلط گذشته خویش، همان بهره ای را بردند که در تجربه هخا و

شهری / پایین شهری شده است؟ انقلاب ۵۷ اینطوری نبود، هیچکدام از اعتراضاتی که تا حالا شکل گرفته از جمله ۱۸ تیر هم اینطوری نبود.

پرتو: اجازه دهید نگاهی بیندازیم به این شش هفته. موج اعتراضاتی که گفته می شود پس از شش هفته از آغاز خود، دیگر ترور اولیه جمهوری اسلامی را پشت سر گذاشته است، اعتماد بنفس تازه تری پیدا می کند. اگر شعارها، اشکال مبارزه و فراخوان هایی که داده شده است را بعنوان محک ارزیابی قرار دهیم، شما روند را چگونه ارزیابی می کنید؟ موسوی توانسته است ابراز وجود بکند، در میان اپوزیسیون آنهایی که این موضع داشته اند که می شود رفت و تأثیر گذاشت، فرصت آزمایش سیاستهای خود را داشته اند. مدیا و ابزارهای مختلف تبلیغی و سیاسی غرب هم از هیچ پشتیبانی دریغ بخرج نداده است. قضاوت شما درباره روندهای اصلی و حاصل بجا مانده چیست؟

کوروش مدرسی: به نظر من، آنچه که ما از اول در مورد این جنبش و سیاستهای جریانات مد نظر شما بیان کردیم، صحت خود را کاملاً به نمایش گذاشته است. در همین اواخر از طرف چپ ترین این اپوزیسیون مردم برای ابراز وجود سیاسی به شرکت در نماز جمعه دعوت شدند. در خارج کشور، چپ هایی که برای تغییر مسیر تظاهراتهای جنبش سبز زیر این پرچم حضور یافتند، تجربه سختی از تحقیر و ناکامی و حتی سرکوب را چشیدند. در همین مدت صحت نظرات ما بروشنی ثابت گردید که شما نمی توانید اعتراض در قالب نماز جمعه را کج کنید و سر از انقلاب آزادیخواهانه و سوسیالیستی درآوردید. به این دلیل ساده که این جنبش، جنبش کس دیگر است. اگر شما کاری می توانید بکنید، اگر خاصیتی دارید این است که به عنوان یک حزب سیاسی مخالف آستین بالا بزنید و جنبش خود را سازمان بدهید. کار شما اینست که مردم و طبقه کارگر را از این جنبش موجود برحذر بدارید. توهم ها را بزدايید و نشان

→ در نتیجه در جواب به شما که می گوید مردم چه فکری می کنند می گویم میدانی فراهم گشته است، مردم به خیابانها آمده و هر کس داد خود را زده است و در این فرجه قهرمانیهای زیادی خلق شده است. من و شما هم اگر در آنجا بودیم و جلو در خانه مان تظاهرات می شد و تیراندازی می کردند لابد در خانه مان را باز می کردیم و مردم را پناه می دادیم. لابد ما هم می رفتیم دامن را می زدیم، لابد به قهرمانی همه آدمهایی که به آنجا آمدند و داد زدند درود می فرستادیم و افتخار می کردیم. اما هنوز این چیزی درباره خصوصیات آن جنبش به ما نمی گوید. در این حرکت مشخص، اگر امروز اعلام شود که انتخابات تجدید می شود یا اگر معلوم شود موسوی رئیس جمهور شده است این مردم احساس پیروزی می کنند. همانطور که وقتی خمینی به قدرت رسید مردم احساس پیروزی کردند. این دقیقاً همان چیزی است که هویت این جنبش را تعیین می کند.

تصویری که شما در سؤال خود به نقل از مواضع و تلقیات جریانات سیاسی ارائه دادید، در بهترین حال تصویر خودفریبانه ای است که یکبار در انقلاب ۵۷ بوضوح به قیمتی سنگین و تلخ تجربه شد. در آن زمان هم در مقابل فریاد "نباید شرکت کرد، این یک جنبش اسلامی، جنبش به رهبری خمینی است" از طرف همین جریانات چپ با اتهام تنها گذاشتن مردم، مورد مقابله قرار می گرفت. شاید بتوانم با یک مثال منظور خود را روشنتر کنم و آن اینکه مردم با هر نیتی و با هر شکلی سوار یک "قطار سبز" شده اند که مقصدش از قبل معلوم است. بعلاوه قرار نیست راننده و مسیر و مقصد آن هم تغییر نماید. باید اضافه کنم که هنوز گره گاههای مهمتر دیگر در جریان رویدادهای اخیر وجود دارد که در زیر سکوت جریانات سیاسی مدفون گشته است. عدم شرکت بخش بزرگی از مردم به این اعتراضات از آن جمله است. چگونه شد که برای اولین بار در تاریخ ایران، جنبش اعتراضی مردم علیه دولت مرکزی بالا

اعتراضات بدور مانده اند را به سمت نارضایتی آشکار از دولت و مشخصاً احمدنژاد خواهد کشاند. به این معنی اعتصابات و تظاهرات کارگری میتواند تأثیرات تعیین کننده بدنبال داشته باشد. نظر شما چیست، آیا اینها را میتوان بعنوان رتوریک و تبلیغات دسته بندی کرد؟

کوروش مدرسی: ببینید اعتصاب عمومی ممکن است، اما با چه خواستی؟ با خواست اینکه موسوی رئیس جمهور بشود؟ می خواهم بگویم اعتصاب عمومی ای که باعث شود موسوی رئیس جمهور شود یک انقلاب مخملی دیگر است و بعید است که در ایران اتفاق بیفتد. در تحلیلهایی که در سؤال بود، در واقع طبقه کارگر باز هم در همان چهارچوب اشتباهی که در موردش استدلال کرده ام، قرار داده میشود.

این که واضح است وضعیت اقتصادی جمهوری اسلامی خوب نیست و الان این رژیم درست در تند پیچ حساس تعیین تکلیف با مدل اقتصادی مطلوب خود قرار دارد. این تند پیچ و تعیین تکلیف اساساً به جناحهای درگیر در درون رژیم بستگی ندارد. هر کدام این جناحها سر کار باشند باید به سؤال مربوط به مدل اقتصادی در ایران بسرعت پاسخ بدهند. اتفاقاً با وجود همه اختلافات در زمینه های دیگر، در زمینه اقتصادی توافقاتشان بیشتر از اختلافاتشان است. بستن کارخانه های بحران زده و پر ضرر در پلاتفرم هر دو جناح موجود است و باز پرداخت حقوقهای معوقه در پلاتفرم هیچیک بچشم نمیخورد. هر دو جناح خواهان تداوم خصوصی سازی ها هستند. اتفاقاً جناح موسوی طرفدار سرمایه داری بی شیله پيله تر و سراسر است. شما اگر به رضایی، گنجی و خود موسوی گوش بدهید، آنها بسیار مخالف اقتصاد به اصطلاح مبتنی بر صدقه هستند و فکر می کنند که به بخش پایین جامعه نباید به این شکل سهمی داد. در سیستم سرمایه داری افراطی و خالص آنها باید کارگران را مجبور کرد که کار کنند و از قیل کارشان پول بگیرند.

در این تفکر، معلوم است ←

حال بخشهای مختلف از اپوزسیون بعضاً مسلح مثلاً در صفوف ناسیونالیستها نیز حامل چنین مخاطراتی برای جامعه هستند. در اینمورد مواضع ما روشن است، منتهی در کشمکش امروز حرفهایی که احمدی نژاد یا کروی بی یا موسوی دارند می زنند را نباید به عنوان فاکت مد نظر قرار داد. این اظهارات را باید بیشتر بعنوان آژیتاسیون طرفین دعوا دید که علیه هم پرتاب میکنند.

خیلی خلاصه بنظر من اولاً احمدی نژاد و جناح خامنه ای همه ی ظرفیت سرکوب خود را بمیدان نکشیده است. دوم اینکه، حتی اگر تمام نیروهای خود را بکار بیاندازند، الزاماً پیروزی آنها را بدنبال نخواهد داشت. در یک جنگ تمام عیار، باید مد نظر داشت که طرف مقابل آنها از قدرت قابل توجه برخوردار است. اگر جناح احمدی نژاد و خامنه ای هنوز تمام نیروی خود را بمیدان نکشیده است بخشا به خاطر این است که به آن احتیاج پیدا نکرده اند. بخشا به دلیل سایه سنگین ریسک تجزیه کل جامعه و تکه تکه شدن جامعه بر آنهاست. من فکر می کنم هیچکدام از جناحها نه خواهان انهدام جامعه بلکه خواهان سر پا ماندن جامعه و بطریق اولی خواستار تصاحب بخش زیادتری از ثروت جامعه هستند. حرفها و رتوریک اینها نسبت بیکدیگر را بدوا باید به حساب جنگ زرگری و آژیتاسون علیه هم گذاشت.

پرتو: یک فاکتور دیگر وضعیت اقتصادی ایران است که گفته میشود هنوز به عنوان فاکتور تعیین کننده وارد میدان نشده است. به نظر می رسد وعده های احمدی نژاد برای پولهایی که قرار بود به مردم بدهد یکی بعد از دیگری توخالی از آب در می آید. همه چیز حاکی از آن است که بحران اقتصادی دارد به بحران سیاسی تبدیل می شود. صنایع بیشتری از دور تولید خارج میشود. از نظر مفسران رسانه های مختلف وضعیت نابسامان اقتصادی بزودی بعنوان فاکتور تازه ای در بحران سیاسی جاری قد علم خواهد کرد. بیکاری و حقوقهای معوقه کارگران که تاکنون از

می شود؛ این تصویر انعکاس دنیای سیاسی خرده بورژوازی در ایران است. پاسخ من به سوال شما اینست که هنوز هیچ افق جدیدی برای مردم باز نشده است. به امید پرچم سرخ، مردم بعنوان سربازان جنگ اردوی سیاه و سبز به میدان کشیده شده اند، اردوگاه سبز شاید تقویت شده باشد، اما هیچ پرچم سرخی نه وجود دارد و نه تقویت شده است. کشتار بیشتر رژیم و باروت بیشتر در خشم مردم تغییری در این واقعیت ایجاد نکرده و نمیکند.

پرتو: اجازه بدهید برویم بسراغ چشم اندازها. بیشتر از هر چیز گفته میشود که جمهوری اسلامی آستن یک سرکوب گسترده و وحشیانه است. سپاه پاسداران می گوید که آماده شده است تا در صورت وخامت بیشتر، نظام را نجات دهد. چقدر جامعه ایران را آستن این مسأله می بینید؟

کوروش مدرسی: بنظر من جمهوری اسلامی بدون هیچ تردیدی پتانسیل هر گونه سرکوبی را داراست. بنظر من جمهوری اسلامی بر عکس رژیم شاه رژیمی نیست که "ذوب بشود". جمهوری اسلامی پایه های واقعی تر، ریشه های عمیق تر و قدرت بیشتری از رژیم شاه دارد. رژیم شاه خیلی رژیم به اصطلاح سطحی و بی ریشه ای بود که بخصوص در هفت - هشت سال آخرش صرفاً به دستگاه سرکوب و ساواک متکی بود. جمهوری اسلامی ریشه دارد؛ می تواند بسیجی را به وسط میدان بکشد؛ جمهوری اسلامی به این سادگی ذوب نمی شود. حتی اگر پروسه فروپاشی اش شروع شده باشد، بخش های مختلف سپاه یا بسیج می توانند مناطقی را بگیرند و کاملاً از آن دفاع کنند. قدرتشان را دارند، پول دارند و آمادگی هم دارند. همین است که بنظر من درجه زیادی خطر لبنانیزه شدن و عراقیزه شدن جامعه ایران را فراهم می کند؛ چیزی که در ادبیات سیاسی ما بعنوان سناریوی سیاه از آن نام برده شده است. جمهوری اسلامی سرمنشا اصلی سناریوی سیاه است اما در عین

→ مسئولیت کشتارهای بسیار بزرگتری را در پرونده خود دارند. موسوی خود نخست وزیر کشتارها، نسل کشی کمونیست ها و آزادیخواهان ایران در دهه شصت بوده است، و هنوز از عملکرد خود دفاع می کند. هاشمی رفسنجانی مسؤل کل ترورهای است که در داخل ایران و خارج ایران، از ترور قاسملو تا غلام کشاورز و صدیق کمانگر صورت گرفته است. سند کافی برای مسئولیت مستقیم وی وجود دارد. این پرونده ها هنوز در دادگاههای خارج کشور باز است. اتفاقات اخیر و حقایق کهریزک برای این جناحها و در کشمکش متقابلشان باروت افشاگری و تصفیه حساب میتواند باشد، اما پرچم بدربخوری بدست مردم نمیدهد. این پرچم ها چیزی بجز پرچم سنت و جنبش و احزاب دشمنانشان نیست که مردم باید اکیدا از آن فاصله بگیرند. قرار نیست مردم بطور خودبخودی زیر این پرچمها دور خود بچرخند و قربانی شوند تا زمانی و شاید موفق شوند حرکت چپ و آزادیخواهانه ای از آنها بیرون بزنند!

در اینگونه سناریوها مردم به عنوان یک نیروی مافوق طبقاتی، مافوق جنبشی، بعنوان عقل کل و یک نیروی غیبی مطرح میگردد که من قائل به چنین تعبیری نیستم. در میان مردم بخشهای مختلفی هست که منافع مختلفی دارند، آرمانهای مختلفی دارند. این حکم در مورد تحركات امروز هم صدق میکند. این کارکردهای پایه ای را باید شناخت تا بتوان تغییرش داد. تصویر غالب و عام امروز بر این سیکل استوار است که مردم می آیند و کشته می شوند و بعد افشا می شود که قتلگاه درست شده، بعد مردم رادیکالیزه می شوند و...! این تصویر بسیار ساده انگارانه از سیاست است متأسفانه تصویر تبیین چپ از سیاست را تشکیل میدهد. بورژوازی چنین تصویری ندارد؛ مارکسیست ها و کمونیست ها هم چنین تصویری از مکانیزم های تحركات جامعه ندارند. این تصویر ساده شده از چپی است که نه منطق جامعه را می فهمد، نه منطق احزاب سیاسی را متوجه

جمله با فراخوان اعتصاب عمومی، یک خودآگاهی و یک جنبش آگاه و یک پرچم سرخ را در مقابل کل این لشکر وحوشی که به جان جامعه افتاده اند، بلند می کنند. این به نظر من یک قدم کوچک است؛ منتها قدم کوچکی که می تواند بازتاب عظیمی در جامعه و در تناسب قوا به نفع طبقه کارگر داشته باشد.

از این کارها بسیار می توان در دستور کار خود قرار داد. قطعاً ابتکارات گسترده ای در کارخانه ها و مراکز تولیدی و محیطهای اجتماعی مختلف میتواند صورت بگیرد. در ادبیات سیاسی همین دوره حزب ما به تفصیل به این مسایل پرداخته شده است.

دست آخر، شما از چشم انداز مثبت پرسیدید، بنظر من و بدون هیچ درجه از اغراق، در این دوره پرتلاطم حزب حکمتیست، کورسویی از تحلیل مارکسیستی، کورسویی از منفعت طبقاتی و برافراشتن منفعت طبقاتی و سوسیالیستی طبقه کارگر را برافراشت. امیدوارم بخش زیادی از کمونیست های ایران به آن پیوندند و به این ترتیب، صف خود آگاهی و صف اتحاد کمونیستی در جامعه ایران را تقویت نمایند.

با تشکر از رفقا محمد فتوحی سرا و سیف خدایاری که این مصاحبه صوتی را پیاده و مکتوب کردند. این گفتگو و ادیت نهایی آن توسط مصطفی رشیدی در تاریخ اول اوت ۲۰۰۹ صورت گرفته است.

جامعه و کارکرد آنرا پی ببرند. چشم انداز مثبت در این نهفته است که علی الخصوص کمونیستها متوجه شوند که کل این لشکر چپی که دنبال جنبش سبز روانه شد، و به اصطلاح سینه زنان رادیکال جنبش سبز شدند؛ اینها نمایندگی طبقه کارگر را نکردند. جامعه ما بتواند متوجه شود که کل این جنبش سبز منفعت طبقه کارگر را نمایندگی نکرده است. میتوان امیدوار بود که در پناه خودآگاهی طبقاتی، انوقت برای اورژانسی و تعجیلی که برای ایجاد صف طبقه کارگر، صف متمایز و کمونیست با پرچم مستقل و کاملاً متمایز گوش شنوا پیدا شود.

به نظر من حتی در شرایط فعلی با بیلان مخرب ناشی از دنباله روی از جنبش سبز، هنوز هم میتوان برای جبران خسارات و برای ایجاد صف مستقل طبقاتی هزاران قدم جلو برداشت. یکی از قدمهایی که برداشته شده است تلاشی است که حزب حکمتیست برای یک اعتصاب عمومی در کردستان در دستور خود قرار داده است. این فراخوان حرکتی در مقابل کل جریانات ناسیونالیست، در مقابل کلیت جمهوری اسلامی چه سبز و چه سیاه آن قرار میگیرد. بنظر من اعتصاب عمومی در کردستان هویت کمونیستی را برجسته می کند. اگر موفق شود، نشان خواهد داد که در این جامعه یک قطب کمونیستی، یک خودآگاهی طبقاتی یک طیف وسیعی از کمونیستها هستند که محدود شده اش بسیار فراتر از حزب حکمتیست است. فعالین کمونیستی که در جامعه هستند و عمل میکنند متأسفانه به هیچ حزبی تعلق ندارند. این فعالین و از

می تواند صف متمایزی را تشکیل بدهد یا اینکه به عنوان جناح کارگری جنبش سبز وارد میدان می شود؟ این دو حالت هر دو ممکن است. فقط میخوام تاکید کنم شرط اساسی برای اینکه طبقه کارگر بتواند با پرچم مستقل آزادیخواهانه و آگاه به میدان بیاید؛ در این نهفته است که کمونیستها و فعالین کمونیست، طبقه کارگر را از دنباله روی از جنبش سبز یا مشابه آن، باز بدارند.

پرتو : گفتگو را با این پرسش به پایان می بریم. سایه سنگین جنبش سبز را شما اشاره کردید و اپوزیسیونی که کمابیش زیر سایه این سیاست ها حرکت کرده است و در حقیقت به آن پیوسته است. در شرایط فعلی شواهد و زمینه های چشم انداز مثبتی را کجا میتوان سراغ گرفت، چنین چشم اندازی را چگونه میتوان بوجود آورد؟

کوروش مدرسی : چشم انداز مثبت را تنها کمونیستها می توانند در جامعه بوجود بیاورند. گفتیم که جامعه یک توده آگاه بی سر نیست گویا مردم خودبخودی و به حکم یک عقل و دانش سیاسی بدون رهبری، بدون تنوری، بدون افق و بدون سازمان پا به میدان میگذارند، اقداماتی را در پیش میگیرند، نقشه میریزند و آنرا به اجرا درمیآورند. حلقه کلیدی برای چنین حرکتی با شرکت مردم، در گرو کمونیستها و طبقه کارگر است. به نظر من چشم اندازی که جلوی ما قرار دارد این است که در این دوره بخصوص طبقه کارگر و کمونیستها بتوانند و موفق گردند به حقیقت طبقاتی

→ به ازای هر تومانی که به مردم داده میشود قرار است که ده تومان برای سرمایه دار تضمین شده باشد.

ما حزب حکمتیست سالها قبلتر روی کار آمدن احمدی نژاد را دلیلی بر عروج مسایل اقتصادی گریبانگیر رژیم برشمردیم. همه جامعه میتوانستند ببینند که احمدی نژاد، بیشتر از هر چیز با یک پلانتفرم اقتصادی به صندلی ریاست جمهوری جلوس کرد. اوضاع امروز رژیم، فرق مهمی را با چهار سال قبلتر نشان نمیدهد. جمهوری اسلامی باید فکری به حال اقتصاد خود کند، در غیر اینصورت قادر نخواهد بود سر پا بماند. من فکر می کنم جناحهای مختلف جمهوری اسلامی ضمن همه کشمکشها در همه زمینه های دیگر؛ باز هم در جایی بر سر مدل اقتصادی و تقسیم ثروت با یکدیگر کنار می آیند، فقط به این خاطر که بتوانند سیستم را سر پا نگهدارند. مسأله این است که طرف پرچم سبز از جناح مقابل خود، یک سری عقب نشینی هایی می خواهد که ممکن است بتواند بر آن تحمیل کند. ممکن است بتواند با وعده ای مشابه برنده شدن در انتخابات مجلس، به نقطه توافقی بدست آورند. ممکن است با تغییر در مجلس خبرگان، که خامنه ای را منصوب می کند بتوانند این امتیازات را بگیرند. اما اقتصاد مسأله مهمی است همیشه مهم بوده است و در جمهوری اسلامی همیشه مهم بوده است. مسأله این است در این بحران اقتصادی در این عصیان اقتصادی که به نظر من کاملاً محتمل است در ایران پیش آید، آیا طبقه کارگر

توضیح : به دلیل فعالیتهای ضروری دیگری که برای دست اندرکاران نشریه پرتو پیش آمد ، شماره ۸۴ نشریه که می بایست روز جمعه هفتم اوت منتشر شود، به تاخیر افتاد. این شماره نشریه به روال معمول روز جمعه چهاردهم اوت منتشر میشود. سردبیر نشریه پرتو

به تلویزیون پرتو کمک مالی کنید!

تلویزیون پرتو تریبون زن، کارگر و جوان معترض، تریبون آزادیخواهی است. کمکهای خود را میتوانید به شماره حساب زیر واریز کنید.



دارنده حساب : A.J

شماره حساب: ۶۰۲۸۱۷۱۹

کد بانکی: ۲۰۵۸۵۱

نام بانک: Barclays